

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴: ۲۰۲-۱۶۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

تحلیل گفتمانی آپارتاید در اسرائیل

محمدحسن شیخ الاسلامی*

صارم شیراوند**

میلااد ادیب سرشکی***

چکیده

مقاله پیش رو با عبور از نظریات لیبرال و مارکسیستی، قصد دارد در پرتو تجزیه و تحلیل گفتمانی، ماهیت سیاست‌های آپارتایدی را در سال‌های ۱۹۴۸ تاکنون را در سرزمین‌های اشغالی بررسی کند. این مقاله بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که روند مفصل‌بندی و شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در اسرائیل به چه صورت بوده است؟ فرضیه پژوهش عبارت است از اینکه گفتمان آپارتاید در اسرائیل در زمان مفصل‌بندی خود، از هم‌ارزی و هویت‌سازی از طریق اتکا به دین یهود به عنوان یک ابزار برای دستیابی به مصالح سیاسی خود بهره جست. این گفتمان در پی ایجاد یک نظام معنایی جدید از طریق پیوند هویت‌های مختلف در یک پروژه مشترک بوده است. بر این اساس نظم اجتماعی ایجاد شده از عناصر متفاوت و پراکنده تشکیل شده است. این عناصر متفاوت و پراکنده، متشکل از همان عناصر خارجی و نیروهای مهاجری هستند که در فلسطین سکنی گزیدند. در حقیقت صهیونیسم، هویت‌های شناور و عناصر رهاشده یهودی را با ایجاد مکانیزم‌های قدرت در جهت مشروعیت‌سازی و غیریت‌آفرینی برای تولید و ایجاد نظام معنایی و هویت در سرزمین‌های اشغالی منسجم کرده است.

واژه‌های کلیدی: آپارتاید، گفتمان، هویت، تجزیه و تحلیل فضای گفتمانی و پساصهیونیسم.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

Mhsheikh@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات اوراسیا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

Sarem_Shiravand@yahoo.com

*** کارشناس ارشد مطالعات اروپا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

Milad.Adib@gmail.com

واژه آپارتاید^۱ از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگه داشتن است و در واقع به معنای سیستمی از تبعیض نژادی، مذهبی، قومی و جداسازی اجتماعی است که غالباً به وسیله طیف اکثریت (حاکم) نسبت به گروه اقلیت اعمال می‌شود. چنین نظامی غالباً با جداسازی فیزیکی و سرزمینی نژادها و محروم ساختن برخی از نژادها از منافع و خدمات عمومی شناسایی می‌شود. بر این اساس گفتمان^۲ آپارتاید در اسرائیل، اساس تبعیض نژادی سیستماتیک علیه فلسطینیان و حتی غیر فلسطینیان را تشکیل می‌دهد و اولویت را به انتقال اجباری فلسطینیان به خارج از مرزهای کشور می‌دهد و هدف آن، ریشه کن سازی حضور فلسطینیان در مرزهای فلسطین تاریخی است. آپارتاید اسرائیلی، گفتمانی است که بنیاد آن هژمونی سازی یهودیان حاکم بر اسرائیل در برابر فلسطینیان و غیر فلسطینیان است.

نقطه شروع این مطالعه را باید در فقر و ناتوانی دو سنت مارکسیستی و نوسازی لیبرال دانست که با تحلیل‌های خود هرگز نتوانستند عمق خشونت‌بار آپارتاید و تبعیض نژادی را ترسیم کنند. رویکرد مارکسیسم، گذشته از تنوع نگرش‌ها، به طور عمودی در جامعه به بررسی روابط طبقات می‌پرداخت و بر تقلیل‌گرایی طبقاتی تأکید دارد (Waltz, 1959: 69). در این سنت، اقتصاد موتور محرک تاریخ به حساب می‌آید که در آن در فرایند قهری تاریخ و تحولات درون ساختاری آن، آپارتاید و طبقه حاکم باید نابود می‌شد تا وضعیت برای جانشینی طبقه کارگر فراهم شود. در تحلیل‌های مارکسیستی، تقلیل‌گرایی طبقاتی آنچنان قدرتمندانه مطرح می‌شود که عناصر غیر طبقاتی مانند نژاد، قومیت و فرهنگ، نقشی حاشیه‌ای در سرنوشت جامعه ایفا می‌کند. به بیان دیگر، نژاد و قومیت در دیدگاه مارکسیست‌ها بی‌اهمیت نبود و این عناصر تا آنجا اهمیت داشت که می‌توانست نقش عمیق و تمام‌عیار اقتصاد و طبقات اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد و اجاره ندهد که با شفافیت، روند قهری تاریخ را پیگیری کرد (Wolpe, 1988: 26-27). همانند ضعف بنیادین دیدگاه‌های مارکسیستی باید گفت که نقش تعیین‌کننده

1. Apartheid
2. Discourse

اقتصاد سبب می‌شود که محققان نوسازی به شکل جزم‌گرایانه معتقد شوند که بخش مدرن جامعه بر بخش سنتی غلبه می‌یابد و معلوم نیست که این روند غایت‌مندانه چگونه می‌تواند با عبور از گردنه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های گوناگون، مرگ آپارتاید را رقم زند و یک نظام دموکراتیک را ایجاد کند (Posel, 1983: 52-68).

در چنین فضایی است که حوزه‌های روبنایی مانند فرهنگ و ایدئولوژی و موارد مرتبط با این مفاهیم، در مناسبات اجتماعی نقش کلیدی‌تری می‌یابند. با این وصف، برای تحلیل آپارتاید در اسرائیل، این مقاله به سراغ تحلیل گفتمان می‌رود و شیوه پیدایش و مکانیزم‌های آن را بررسی می‌کند. نظریه گفتمان برخلاف سنت مارکسیسم و نوسازی که همواره در جست‌وجوی یک عامل تعیین‌کننده به نام اقتصاد در لایه‌های عمیق اجتماعی‌اند، خود را در سطح محصور می‌کند تا بتواند پدیده‌های اجتماعی را در سطح سیاست تحلیل کند.

این مقاله بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که روند مفصل‌بندی و شکل‌گیری گفتمان آپارتاید در اسرائیل به چه صورت بوده است؟ فرضیه پژوهش عبارت است از اینکه گفتمان آپارتاید در اسرائیل، در زمان مفصل‌بندی خود، از هم ارزی و هویت‌سازی از طریق اتکا به دین یهود به عنوان یک ابزار برای دستیابی به مصالح سیاسی خود بهره جست. این گفتمان در پی ایجاد یک نظام معنایی جدید از طریق پیوند هویت‌های مختلف در یک پروژه مشترک بوده است. بر این اساس نظم اجتماعی ایجاد شده از عناصر متفاوت و پراکنده تشکیل شده است. این عناصر متفاوت و پراکنده، متشکل از همان عناصر خارجی و نیروهای مهاجری هستند که در فلسطین سکنی گزیدند. در حقیقت، صهیونیسم هویت‌های شناور و عناصر رهاشده یهودی را با ایجاد مکانیزم‌های قدرت در جهت مشروعیت‌سازی و غیریت‌آفرینی برای تولید و ایجاد نظام معنایی و هویت در سرزمین‌های اشغالی منسجم کرده است. در این پژوهش، روش تحلیل بر اساس روش توصیفی-تحلیلی است.

چارچوب تئوریک: نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

در میان نظریات تحلیل گفتمان، نظریه این دو اندیشمند سیاسی، توانایی زیادی در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی دارد (شیخ‌الاسلامی و شیراوند، ۱۳۹۲: ۸۵). در منطق گفتمان همواره دو مؤلفه اصولی در شکل‌گیری اولیه گفتمان‌ها مؤثرند: یکی عنصر رضایت که به افرادی دلالت دارد که علاقه‌مندند در ساحت گفتمان نزول کنند و نظام مشروعیت آن را بپذیرند؛ و دیگری قدرت که با آن، عناصری که به نوعی مناسبات مشروعیت و هژمونی را قبول ندارند، طرد و نفی می‌شوند. گفتمان‌ها می‌کوشند با اعمال قدرت بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجا که پیروزی هیچ گفتمانی از پیش تعیین‌شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا سرعت نابودی گفتمان‌ها بیش‌ازپیش مشخص می‌شود (Faerchough, 2001: 46).

مفصل‌بندی^۱

هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار می‌کند، در واقع کنشی است میان دال‌ها و نشانه‌هایی که معنای آن تثبیت نشده است (عناصر) و چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت و معنای اولیه آنها تعدیل و دگرگون شده و هویتی جدید می‌یابند. در واقع گفتمان^۲، پیکره نظام‌مندی است که از مفصل‌بندی عناصر^۳ و مفاهیم مرتبط حاصل می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985: 105).

دال و مدلول

این دو مفهوم در نظریه لاکلا و موفه، نقش کلیدی و اساسی دارند. دال‌ها، نشانه‌ها و مفاهیم و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی خاص بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که دال بر آن صدق می‌کند، مدلول نامیده می‌شود. در واقع با دیدن مدلول، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود. دال مرکزی، نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند. به عبارتی، نماد یا مفهومی است که سایر دال‌ها

-
1. Articulation
 2. Discourse
 3. Elements

حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند. گفتمان، یک نظام معنایی منسجم است که هسته اصلی و مرکزی آن دال برتر است که نیروی جاذبه این هسته مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. در واقع در سایه مفصل‌بندی دال‌ها حول محوری دال مرکزی است که انسجام معنایی حاصل می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985: 112).

منازعه^۱

در نظریه لاکلا و موفه، هویت همواره گفتمانی و در نتیجه تثبیت نشده است. آنتاگونیسم یا تنازع به هویت شکل می‌دهد. فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفهوم ضدیت و غیریت ناممکن است. هویت یک گفتمان، صرفاً در تضاد با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. خصومت و غیریت، یک عامل بیرونی است و باعث شکل‌گیری و انسجام گفتمان و در عین حال تهدید و فروپاشی آن می‌شود. خصومت به رابطه یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش اساسی در هویت‌بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می‌کند. خصومت، عملکردی دوگانه دارد: از یک طرف مانع عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. بنابراین هویت‌ها، گفتمانی‌اند و موقعیت‌هایی هستند که درون گفتمان‌ها ایجاد می‌شود و در تمایز با غیر شکل می‌گیرند. از این‌رو ارتباطی و نسبی‌اند و هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند و همانند گفتمان‌ها تغییرپذیرند (Jorgensen & Philips, 2002: 43).

منطق تفاوت^۲ و زنجیره هم‌ارز^۳

منطق تفاوت، به خصلت متکثر جامعه اشاره می‌کند و بر تفاوت‌ها و تمایزهای میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند و می‌کوشد تا از طریق تأکید بر تفاوت‌ها، زنجیره هم‌ارزی موجود را به هم بریزد. در اینجا است که مفهوم غیریت برجسته می‌شود. غیریت^۴ مفهومی است که ما را به منطق تفاوت رهنمون می‌شود. منطق یا زنجیره هم‌ارزی، منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است. در عمل، مفصل‌بندی دال‌های اصلی با هم در

1. Antagonism
2. Logic Of Difference.
3. Chain Of Equivalence.
4. Otherness.

زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها که نشانه‌های بی‌محتوا هستند، از طریق زنجیر هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آنها را از معنا پر می‌کند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که تهدیدکننده آنها به نظر می‌رسند (De-vos: 2003, 165). گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌ها را می‌پوشانند. جامعه ذاتاً متکثر است. زنجیره هم‌ارزی، این تکثر و تفاوت‌ها را پوشش می‌دهد و به آنها نظم و انسجام می‌بخشد.

بی‌قراری و تزلزل گفتمان

گفتمان‌ها و هویت‌ها به خاطر وجود خصومت و وابستگی به غیر متزلزل هستند. غیر هم شرایط امکان و ایجاد هویت را فراهم می‌آورد و هم آن را تهدید می‌کند و در معرض فروپاشی قرار می‌دهد. تزلزل و بی‌قراری‌ها، امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کنند. به عبارتی به موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی اشاره دارد. در بی‌قراری، هیچ غایتی نیست که تغییر را هدایت کند؛ فقط تصادف است و امکان. از این‌رو بی‌قراری به امکانی بودن و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی نیز اشاره دارد. آزادی از دیگر دستاوردهای بی‌قراری است. هرچه تعیین‌کنندگی و جبر ساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر و حوزه فعالیت سوژه، وسیع‌تر خواهد بود (Laclau, 1990: 60).

هژمونی^۱ و استیلا

لاکلا و موفه از انعطاف‌پذیری رابطه دال و مدلول استفاده می‌کنند و آن را با هژمونی پیوند می‌دهند. بدین شکل که اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود، به عبارت دیگر افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هر چند به طور موقت بپذیرد و تثبیت کند، آن دال هژمونیک می‌شود و با هژمونیک‌شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن گفتمان هژمونیک می‌شود. تثبیت موقت هویت‌ها، اصل‌ترین کارویژه هژمونی در گفتمان است. هژمونی که غایت یک گفتمان محسوب می‌شود، حول این موضوع است که در عرصه سیاست و اجتماع، نیروی برتر چه کسی است. به عبارت دیگر کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت و

1. Hegemony.

در مورد اینکه کدام تعاریف از دال‌ها و مدلول‌ها در جامعه مسلط باشد و در افکار عمومی چه معانی‌ای تثبیت شود (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

ظهور و گسترش گفتمان آپارتاید در اسرائیل

در تحلیل گفتمان همواره می‌توان روندی از پیدایش و گسترش و فروپاشی گفتمان را به تصویر کشید. در منطق گفتمان همواره دو مؤلفه اصولی در شکل‌گیری گفتمان‌ها مؤثر است: یکی عنصر رضایت که دلالت به افرادی دارد که علاقه‌مند هستند در ساحت گفتمان نزول کنند و نظام مشروعیت آن را بپذیرند و دیگری قدرت که با آن، عناصری که به نوعی مناسبات مشروعیت و هژمونی را قبول ندارند، طرد و نفی می‌شوند. گفتمان‌ها می‌کوشند با اعمال قدرت بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجا که پیروزی هیچ گفتمانی از پیش تعیین‌شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا سرعت نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود. در منازعات سیاسی، گفتمانی پیروز می‌شود که به ابزار قدرت بیشتر دسترسی داشته باشد (Faerchlough, 2001: 46). شکل‌گیری هر هویت و جامعه‌ای محصول روابط قدرت است. برای اینکه جامعه‌ای بتواند خود را شکل و اندام بخشد، باید تصویری از «وحدت» ایجاد کند. «لفرت» به درستی عنوان کرده است که «مرزهای سیاسی»، نقطه آغاز فروپاشی و بسترساز ورود به گفتمان جدید است (Lefrot, 191-190: 1986).

از این منظر، آپارتاید در اسرائیل گفتمانی است که به ترسیم وحدت خود نیاز داشته و دارد و این مهم با کشیدن مرزهای سیاسی عملی شده است. گفتمان آپارتاید در اسرائیل بر اساس «مرزبندی نژادی» میان یهودیان و غیر یهودیان بنا شده است. درباره آپارتاید اسرائیلی باید به دو نکته مهم اشاره داشت: نخست اینکه آپارتاید، مرزهای سیاسی خود را با مجموعه‌ای از روشن‌فکران تعریف کرده است. دوم اینکه در گفتمان آپارتاید، لفظ «مردم» معنا و مفهومی جهان‌شمول یافته، تا در کنار «نژاد» بهتر بتواند مرزهای سیاسی یهودیان را از غیر یهودیان متمایز کند. روشن‌فکران انداموار یهود، گفتمان شکل‌گرفته را با مشروعیت‌سازی یهودیان غربی‌تبار (اشکنازی) علیه اعراب (مسلمان، مسیحی، دروزی) و یهودی‌های شرقی‌تبار (سفاردی) مفصل‌بندی کرده‌اند.

شفافتر باید گفت که بنیاد گفتمانی آپارتاید در فلسطین اشغالی، هژمونی‌سازی یهودیان اشکنازی در برابر غیر یهودیان و یهودیان سفاردی است. زمینه‌های مفصل‌بندی و شکل‌گیری هر نوع گفتمانی از جمله آپارتاید اسرائیلی را باید میان عناصر و هویت‌های پراکنده که معنای آنها تثبیت نشده، جست‌وجو کرد. در این باره پرداختن به مسائلی که زمینه‌ساز گفتمان آپارتاید است و سبب مفصل‌بندی گفتمانی و ایجاد پیکره نظام‌مندی از عناصر و مفاهیم مرتبط می‌شود، بسیار مهم است. از این منظر گفتمان آپارتاید اسرائیلی، حاصل تحولات اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی است که اتفاق افتاد. رواج افکار و تمایلات ناسیونالیستی، تولد دولت - ملت، آنتی سیمیتیزم، تفکر استعمار اروپایی و سنت تشکیل حکومت‌های محلی استعماری در آسیا و آفریقا، جزء عوامل مؤثر در شکل‌گیری گفتمان آپارتاید اسرائیلی بوده‌اند.

اما وجود عنصر خارجی (مهاجران یهود)، عامل اصلی در شکل‌گیری آپارتاید در اسرائیل بوده است. در واقع در گذشته و حال نیز مهم‌ترین هدف اسرائیلی‌ها، تسلط بر بیشترین بخش سرزمین فلسطین و استعمار آن با احداث شهرک برای یهودیان مهاجر است که دسته‌دسته از اواخر قرن نوزدهم وارد فلسطین شده‌اند. نخستین موج مهاجرت به فلسطین در سال ۱۸۸۳ با مهاجرت اشکنازی‌ها از اروپا در نتیجه یهودستیزی اروپایی‌ها آغاز شد و با ایده‌های ناسیونالیستی صهیونیسم بر مبنای عقاید سوسیالیستی موزس هس^۱ با عنوان بازخرید وطن ادامه پیدا کرد (آجرلو و حاج زرگرباشی، ۱۳۸۸: ۶۴). یهودیان زمین‌های زیادی را از عثمانی‌ها و مالکان عرب خریدند و پس از آن در این سرزمین‌ها، مراکز و آبادی‌های کشاورزی ایجاد کردند (Hiro, 1982: 59).

تئودور هرتسل^۲ (۱۸۶۰-۱۹۰۴) در سال ۱۸۹۶، کتابی با نام «دولت یهود»^۳ منتشر کرد و در آن، ایده یک کشور یهودی را مطرح کرد و با تلاش وی، کنگره جهانی صهیونیسم تشکیل شد (Quigley, 2005: 4). ایجاد جنبش صهیونیسم، موجب موج دوم مهاجرت به خاورمیانه شد (۱۹۰۴-۱۹۱۴) و بیش از ۴۰۰۰۰ یهودی به آن سرزمین مهاجرت کردند (Marshall, 2004: 101). در سال ۱۹۱۷، پس از قرارداد سایکس-پیکو،

1. Moses Hess
2. Theodor Herzl
3. The Jewish State

آرتور جی بالفور^۱، وزیر امور خارجه بریتانیا اعلامیه‌ای منتشر کرد که در آن فلسطین به عنوان سرزمینی برای یهودی‌ها پشتیبانی شده بود (Gettleman and Schaar, 2003: 170). در سال ۱۹۲۰، فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفت و مهاجرت یهودیان در موج سوم (۱۹۱۹-۱۹۲۳) (Fein, 1968: 23) و موج چهارم (۱۹۲۴-۱۹۳۱) (Sachar, 1996: 154) پس از جنگ جهانی اول ادامه یافت. هم‌زمان با یهودستیزی و گسترش نازیسم در اروپا، موج گسترده‌ای از مهاجرت به این سرزمین آغاز شد و سال ۱۹۳۲، آغاز موج مهاجرت پنجم بود (همان: ۱۸۸)؛ زیرا نسبت یهودیان از یازده درصد در سال ۱۹۲۲ به سی درصد در سال ۱۹۴۰ افزایش یافت. پیش از این، ۲۸ درصد از اراضی سرزمین فلسطین را یهودیان و یا سازمان‌های صهیونیست خریده بودند (همان) که منجر به اقدام بریتانیا شد. در سال ۱۹۳۹، بریتانیا «سند سفید»^۲ (گزارش دولت) خود را منتشر کرد و در آن مهاجرت یهودیان و زمین خریدن آنها را محدود کرد، که شاید یکی از دلایل آن، شورش اعراب در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۹ بوده است (Pappe, 2004: 118).

از دید انجمن‌های یهودی و صهیونیست‌ها، این اقدام بریتانیا، خیانت به اعلامیه ۱۹۱۷ بالفور بود. ضمن آنکه اعراب نیز از این تصمیم راضی نبودند و خواهان توقف کامل مهاجرت به این سرزمین بودند. اما این سند سفید، خط‌دهنده سیاست بریتانیا تا انتهای دوران قیمومیت خود بر آن سرزمین بود (آجرلو و حاج زرگر باشر، ۱۳۸۸: ۶۵). در نتیجه از مهاجرت بسیاری از یهودیان که از آزار نازی‌های آلمان به فلسطین فرار می‌کردند، ممانعت شد و آنها مجبور به بازگشت به اروپا شدند (Lilienthal, 2004: 40). در سال ۱۹۴۷، بریتانیایی‌ها ناامید از برقراری توازن میان مناسبات اعراب و یهودیان خود از مناسبات کنار کشیدند. برحسب طرح تقسیمی که سازمان ملل ارائه کرد، قرار بر این بود که سرزمین فلسطین بین اعراب و یهودیان تقسیم شود و بیت‌المقدس (اورشلیم) نیز محدوده تحت نظارت سازمان ملل قرار گیرد، تا از ایجاد برخورد ممانعت شود. اعراب با تشکیل حاکمیتی یهودی به هر شکل مخالف بودند و مخالفت خود را نیز اعلام کردند (Izzeddin & Hocking, 2006: 242).

1. J. Balfour
2. White Paper

شورای ملی یهود، موجودیت اسرائیل را در ماه می ۱۹۴۸ اعلام کرد و از آن زمان، منازعه جدی میان اعراب و اسرائیل آغاز شد. اما از اعلام استقلال یهودیان شروع به هژمونی‌سازی گفتمان آپارتاید اسرائیلی علیه غیر یهودیان نمودند و همچنان سیل مهاجرت یهودیان در دوران پس از جنگ جهانی دوم و منازعات با اعراب ادامه داشت. با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، موج ششم مهاجرت به اسرائیل شکل گرفت که حدود یک میلیون نفر یهودی را از جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته و اروپای شرقی به این سرزمین‌ها گسیل داشت (Singer & Grossman, 2003: 26). در چنین فضایی با شکل‌گیری دولت مهاجرنشین اسرائیل، یهودیان بنای تثبیت هویت خود را بر اساس زور و خشونت و با طرد احتمالات رقیب و دگرهای ایدئولوژیک خود یعنی بومیان فلسطین قرار دادند و دو عامل زمین و سیاست آپارتایدی تغییر بافت و جمعیت، به عنوان انگیزه اصلی اسرائیل برای پیشبرد اهداف خود، عمل کرده است.

باید اضافه کرد که نقش روشن‌فکران انداموار که نتیجه کوشش‌های سازمان جهانی در میان یهودیان جهان بود نیز اهمیت دارد. این نقش در تعیین سرنوشت و تاریخ جدید یهود، خود را به خوبی نشان داد. روشن‌فکران یهود، تاریخ گذشته خود را که تاریخ تبعید و شکنجه و آزار و اذیت بود، کنار زدند تا مجدداً ملتی را در قلمرو داوود به وجود آورند (Sachar, 1996: 61). باید اشاره کرد که در هر گروه اجتماعی، روشن‌فکرانی وجود دارند، اما به‌ویژه طبقات عمده اجتماعی و بالاخص طبقه حاکمه، گروه روشن‌فکران خاص خویش را دارد (روشن‌فکران انداموار). در عین حال هر طبقه یا گروه اجتماعی بالنده‌ای در پی جذب روشن‌فکران سنتی به سوی علایق خویش است. در صورتی که گروه روشن‌فکران انداموار تشکیل شده باشد، توانایی جذب در این باره افزایش می‌یابد. افزون بر این، روشن‌فکران انداموار طبقه حاکمه، کارگران فکری طبقه حاکم‌اند و برخی از کارویژه‌های طبقه حاکم را انجام می‌دهند.

بنابراین حضور روشن‌فکران انداموار در دستگاه قدرت نه تنها مانعی بر سر راه طبقه اجتماعی مسلط به شمار نمی‌رود، بلکه در اصل تداوم سلطه آن طبقه را تضمین می‌کند (Gramsci, 1971: 10-14). حتی فراتر از این نکته باید گفت که روشن‌فکران هر دوره، پاسخی به نابسامانی‌ها و فروپاشی‌های زمانه خود هستند. از این نگاه، روشن‌فکران مجموعه‌ای از رویدادهای جابه‌جا شده، عناصر، اشیا، کدها و ارجح‌ها و ارزش‌ها را در

بستری نوین تعریف می‌کنند و آنها را در یک سیستم معنادار سیاسی به هم می‌پیوندند (Dreyfus & Rebinow, 1982: 100; Robinow, 1984: 114).

درست است که رضایت عناصری که هویت خود را در نظام گفتمانی جدید تعریف می‌کنند، در شکل‌گیری هویت‌ها نقش اساسی دارند و قدرت، شرط لازم برای سرکوب غیریت‌هاست، اما قدرت نرم روشن‌فکران که تصویری از عالم و آدم می‌سازند که در آن افراد جامعه وارد گفتمان می‌شوند، بسیار اهمیت دارد (Norval, 1998: 10). از یک نکته نباید غافل شد و آن برپایی پروژه آپارتاید در اسرائیل است که نتیجه عملکرد روشن‌فکران بوده است.

فضاهای گفتمانی آپارتاید در اسرائیل

آنچه پیش‌درآمد انسجام درون‌گفتمانی است، در تجزیه و تحلیل گفتمانی به مجموعه کوشش‌هایی که روشن‌فکران در عرصه به کارگیری واژه‌ها، ادبیات و خلق آنچه گفتنی است و به ذائقه کارگزاران سیاسی خوش می‌آید، فضای گفتمانی می‌گویند. هر فضای گفتمانی در رقابت با هم‌نوعان خود نه تنها «مردم» و «ملت» و «جامعه» را جهان‌شمول می‌کند، بلکه جهان‌شمولی این واژه‌ها را در نفی مجموعه‌ای از غیریت‌ها معنا و مفهوم می‌بخشد (Laclau, 1996: 54). هویت‌سازی و به تبع آن، هویت‌یابی کارگزاران سیاسی در عرصه گفتمانی، ریشه در نوع نگاه روشن‌فکران به رقیبان خود دارد. بی‌گمان روشن‌فکران هر فضای گفتمانی، فضای گفتمانی مقابل را مانع خودتحقق خود می‌دانند. اینجاست که رویارویی و تقابل، اصل اساسی در میان فضاهای گفتمانی است. در رویارویی گفتمانی از یکسو، نقش پیش‌برنده قدرت در حذف و طرد رقیبان اهمیت دارد و از سوی دیگر، میزان رضایت هویت‌های شناور که موجودیت خود را به گفتمانی گره می‌زنند که احساس می‌کنند، به بهترین شکل می‌تواند پاسخگوی بحران هویتی آنها باشد (همان: ۵۵).

اکنون باید دید که در عرصه منظومه فکری یهودیان در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم چه فضاهای گفتمانی مطرح شد. با روشن شدن این فضاهای گفتمانی است که می‌توان روند جاگیری و پاگیری گفتمان آپارتاید را مشاهده کرد و آشکارا دید که چگونه از میان چندین فضای گفتمانی، یکی می‌تواند قاطعانه مرزهای هویت مورد نظر جامعه را

۱۷۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴
ایجاد کند. با این وصف نباید تصور کرد که آپارتاید در تاریخ فلسطین توانسته است معنا و مفهومی روشن بیابد، بلکه این معنا و مفهوم همواره به صورت «مبهم» ادامه یافته است.

الف) فضای گفتمانی ملی‌گرایی سیاسی (صهیونیسم سیاسی)

یکی از این ملی‌گراها، «تئودور هرتسل» بود. بر اساس نظرات هرتسل، مسئله یهود بیش از اینکه مسئله‌ای مذهبی یا اجتماعی باشد، مسئله‌ای ملی است. او تنها راه‌هایی یهودیان از چنگال آنتی‌سیمیتیزم را مهاجرت به سرزمین موعود می‌دانست (Laqueur & Rubin, 1984: 111-112) که بر پایهٔ رسالت دینی که برای خود قائل بود، از مذهب یهود برای موفقیت این اندیشه و جذب یهودیان به آن استفاده کرد (Razzouk, 1970: 15). اندیشهٔ هرتسل متأثر از فلسفهٔ اروپایی اواخر قرن نوزدهم، به‌ویژه در آلمان بود که بر اساس داروینیسم اجتماعی دربارهٔ نژاد اصلح استوار بود. در واقع هرتسل، ناسیونالیسم نژادی آلمان را در قالب نژاد یهود، صورت تازه داد (Razzouk, 1970: 15-17).

این فضای گفتمانی به عنوان یک ایدئولوژی ماتریالیستی و سکولار، در تضاد آشکار با آموزه‌های سنتی دین یهود و شیوهٔ زندگی یهودیان در قرن‌های متمادی است. اما بنیان این ایدئولوژی همواره تلاش می‌کردند برای صهیونیسم، مبانی دینی پیدا کنند (Zameret, 1993: 2).

در افق گفتمانی ناسیونالیسم سیاسی، دو نکتهٔ مهم وجود دارد: نخستین نکته در غیریت‌سازی است که بازتابی از اندیشهٔ نخست‌زادگی و قوم‌برگزیده است. بر این اساس، بازگشت قوم برگزیده و تشکیل یک دولت یهود، ناشی از عملکرد عقل بشری نیست و این ریشه در خواست خداوند داشته و دارد و پایهٔ اصلی استدلال و اعتقاد رهبران سیاسی و فکری اسرائیل را دربارهٔ تعلق فلسطین به یهودیان تشکیل می‌دهد. دومین نکته، تأکید بر حق تاریخی و تعلق سرزمین فلسطین به قوم یهود است. بر این اساس ساکنان اصلی فلسطین، یهودیان قلمداد شده و غیر یهودیان هیچ‌گونه حق مالکیتی نسبت به این سرزمین ندارند و وارثان اصلی فلسطین، یهودیان هستند (Orlinsky, 1971: 9-56).

ملی‌گرایی با رویکرد جاودانه‌گرایی، مبتنی بر ادعای استمرار تاریخی است؛ یعنی گفته می‌شود این مردم چندین قرن وجود داشته‌اند و تاریخ آنها به گذشتهٔ دور

بازمی‌گردد، که این ادعا ممکن است خیالی یا واقعی باشد. کسب استقلال ملی و تشکیل کشور، اوج این تاریخ است. از این‌رو استفاده از کلماتی مانند «احیا» و «تولد دوباره» و علاقه به باستان‌شناسی و نیاکان رواج می‌یابد. ادعاهای منبعث از تاریخ، همچنین برای تعیین اینکه در یک جامعه چه چیز درست و یا نادرست است، استفاده می‌شود. وقتی مردمی می‌خواهند مشروعیت ادعاهای ملت دیگری را انکار کنند، امر رایجی است که ادعا شود آنها حقیقتاً یک ملت نیستند؛ یا از زمان‌های دور موجود نبوده‌اند؛ یا اگر وجود داشته‌اند، در جای دیگر بوده‌اند؛ یا عوامل قدرت‌های خارجی بوده و هنوز هم ممکن است باشند. تاریخ در چنین مقوله‌ای، عامل اصلی و در واقع همان چیز است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۰۱۰).

ملی‌گرایی، احساس جدید تعلق ایجاد می‌کند و بنابراین اصطلاح جامعه خیالی «بندیکت اندرسون»^۱ را به ذهن متبادر می‌کند که در آن، فرد خود را جزئی از آن جامعه می‌داند اما اعضای جامعه هیچ‌گاه یکدیگر را نمی‌بینند. گذشته، سنت، تاریخ، زبان، فرهنگ عامیانه، زمان حال را تعیین نمی‌کند، بلکه موادی را فراهم می‌کند که رهبران سیاسی و فکری استفاده می‌کنند. هر جا گذشته‌ای وجود نداشته باشد، سنت‌ها ابداع می‌شود. هیچ‌چیز لزوماً در این باره غلط نیست و ورای مزایای متعدد آن، ملی‌گرایی ممکن است اجتناب‌ناپذیر باشد، اما این احتمال باید مورد توجه قرار گیرد. طبق گفته یک مدرنیست، «این جادوی ملی‌گرایی است که احتمال را به سرنوشت تبدیل می‌کند» (همان).

بر این اساس، مهم‌ترین اقدام روشن‌فکران یهود را در صورت‌بندی اولیه هویت ملی یهودی در سال‌های اولیه تأسیس اسرائیل و پیش از آن، می‌توان در دست‌کاری مفهوم فضا - زمان و تلاش برای خلق فضا - زمان جدید دانست. مفهوم فضا - زمان و نقش آن در خلق هویت‌ها، در مطالعات جدید انتقادی در علوم انسانی، مورد توجه ویژه است. دو عنصر فضا (و عناصر مرتبط با آن نظیر مرز و سرزمین مادری) و زمان (و عناصر مرتبط با آن نظیر گذشته تاریخی، حافظه جمعی مشترک و...)، از اصلی‌ترین عناصر قوام‌دهنده مفهوم ملت، هویت جمعی و ملی است. خاطره زیست مشترک جمعی در یک سرزمین (فضا) در طول قرن‌های متمادی (زمان)، امکان هم‌زیستی در اکنون و داشتن هدف

1. Benedict Anderson

مشترک برای آینده را تسهیل می‌کند.

حتی اگر باشندگان یک سرزمین از اقوام و نژادهای مختلف باشند، خاطره جمعی زیست مشترک، قوامی است که آنها را در کنار هم نگه می‌دارد (zerubvel, 2004: 114-116). با توجه به این نکته است که تاریخ‌نگاری رسمی در سیاست‌های دولت-ملت‌سازی و ایجاد هویت جمعی مشترک، یکی از عناصر مهم دولت-ملت به شمار می‌آید. در این تاریخ‌نگاری رسمی، رابطه دانش و قدرت (به تعبیر پست‌مدرن‌ها) عیان است. یعنی قسمتهایی از تاریخ که مقوم دیدگاه یک گفتمان (در اینجا آپارتاید صهیونیستی) است، بزرگ‌نمایی می‌شود و برعکس، سایر قسمت‌ها که چندان موافق گفتمان نیست، کم‌رنگ‌تر شده و حتی به حاشیه رانده می‌شود. اغراق تعمدی درباره گذشته یا اکنون در سیاست‌گذاری‌های هویتی، برای قبولاندن آن به افراد جامعه صورت می‌گیرد. هر چند گفتمان حاکم، حامیان چنین رویکردی را تشویق و حمایت می‌کنند، مخالفان آن با تکنیک‌های مختلف قدرت به حاشیه رانده می‌شوند و یا به سکوت واداشته می‌شوند.

در فضای گفتمانی ناسیونالیسم سیاسی از تاریخ، در خلق انسان یهودی جدید و ایده‌آلی که قرار است در دل دولت یهودی اسرائیل ظهور کند و به آرام و دردهای مستمر تاریخ انسان یهودی پایان دهد، تبعید شدن یهودیان به دلیل کردارهای نادرست را نادیده گرفته و به جای آن از آینده اتوپیایی خبر می‌دهد که در آن یهودیان جهان زیر چتر دولت یهودی گرد هم آمده و وعده دین یهود درباره رهایی خود را از این طریق تحقق خواهند بخشید.

سطح خطاب گفتمانی، نکته بسیار دقیق دیگری بود که نقش اصولی در پیوند آپارتاید در اسرائیل ایفا کرده است. «مردم^۱»، رمزی بود که باید در فضای جامعه مذهبی تکرار می‌شد تا در لایه‌های ذهنی آدمیان و «مردم» رسوب کند و ماندگار شود. بنابراین نباید فراموش کرد که گسترش روزافزون ناسیونالیسم یهودی در کنار دیگر وجه گفتمانی که همه «مردم» را مورد خطاب قرار می‌داد، عرصه و فضای جامعه را برای پی‌بندی و مفصل‌بندی نهایی آپارتاید آماده می‌کرد. فضای گفتمانی ملی‌گرایی سیاسی،

فضایی بود که آمیزه‌ای از مذهب یهودیت با روح ناسیونالیسم اروپایی بود که تبدیل به جهانی از واژگان شد که در جان و نهاد آدمیان یهودی وارد گردید و در کنار سایر فضاهای گفتمانی، دست به دست هم داد و بستر عملی تحقق آپارتاید را پس از تأسیس دولت اسرائیل فراهم کرد.

ب) فضای گفتمانی جریان‌های دست راستی و بنیادگرای یهودی

یکی از این جریان‌های راست‌گرا، جنبش تجدیدنظرطلبان صهیونیست است. بیشتر اصول و آرمان‌های این جنبش در قالب اندیشه‌های بنیان‌گذار آن، «ژابوتینسکی»^۱ طرح و بررسی می‌شود که تا سال ۱۹۴۰، رهبری جنبش را به عهده داشت. او یکی از روشن‌فکران اندامواری است که به اصل وحدت ملی و همچنین ارزش و اهمیت افراد در سطح ملی معتقد بود و از این‌رو به کرات اظهار می‌داشت که افراد می‌باید آمال و اهداف شخصی خود را در چارچوب ایده‌آل‌های ملی قرار دهند. ژابوتینسکی به دموکراسی و تحقق آن پس از اجرای اهداف صهیونیستی معتقد بود و با نقد دیدگاه‌های مخالف، از دموکراسی به آن معنایی که خود درک کرده بود دفاع می‌کرد. در اندیشه ژابوتینسکی، ملت یهود نقش اصلی را بازی می‌کند. در نتیجه ایدئولوژی او از این نظر کاملاً صبغۀ ناسیونالیستی داشته، تمامی ویژگی‌های آن و از آن جمله نژادپرستی را دارد (افتخاری، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴).

اصول حاکم بر این جنبش به عنوان بخش عمده‌ای از مبنای تفکر راست در اسرائیل ماندگار بوده است:

۱. خارج نساختن شرق اردن از محدوده سرزمین قومی فلسطینیان. شرق اردن باید جزئی از دولت یهود باشد و بریتانیا به تعهدات خود مبنی بر تشکیل دولت یهودی در دو طرف رود اردن توجه داشته باشد.
۲. برخورد شدید با اعراب و پاسخ شدید به تظاهرات و فعالیت‌های مخالف آنها در اعتراض به طرح صهیونیستی و اعلام این مطلب که آنها جایی در دولت یهود ندارند.
۳. عدم ایجاد قید و بندهایی درباره مهاجرت به هر شکلی که باشد.

۴. اعتقاد به سیاست خرید زمین و تقاضای مصادره تمامی اراضی غیر مزروعی فلسطینیان و تشکیل ذخیره‌ای از اراضی و قرار دادن آن تحت اختیار جنبش صهیونیستی.

۵. اعتقاد به اصل تملک کلی صهیونیست‌ها نسبت به اراضی و تقاضای ایجاد مالکیت‌های کوچک (مؤسسه الدراسات الفلستینیه، ۱۳۸۲: ۲۱۴).

از طرف دیگر، «گوش‌آمونیم»^۱ به عنوان اصلی‌ترین جریان بنیادگرایی و راست‌رادی‌کال در اسرائیل، با رویکردی انقباضی نسبت به جامعه و جهان، خود را مجدد حیات صهیونیسم می‌داند. آنها در منشور اعلامی خود در سال ۱۹۴۷، هدف خود را چنین ترسیم کرده‌اند: هدف ما ایجاد نهضت عظیمی برای بیدارسازی مجدد یهودیان برای اجرای دقیق و کامل رهیافت صهیونیسم است... منشأ صهیونیسم عبارت است از سنن دیرپای یهودی و هدف غایی آن، رهایی کامل یهودیان و کل جهان است (Hebrew, 1: 1974). گوش‌آمونیم معتقد است که اسرائیل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دچار فرسودگی شدید و مرگ تدریجی شده است. بنابراین بحران یادشده باید از طریق فشار بر دشمنان بیرونی به‌ویژه اعراب کاهش یابد. از این‌رو یکی از نخستین و مهم‌ترین محور فعالیت راست‌گرایان رادی‌کال و بنیادگران اسرائیل، شهرک‌سازی برای سیطره بر کل سرزمین و تلاش برای اسکان دادن‌های غیر قانونی است. محور دوم فعالیت آنها، مخالف با هرگونه گفت‌وگو با فلسطینیان است. از دیگر ویژگی‌های جنبش گوش‌آمونیم می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. غیرستیزی شدید و مشروعیت‌سازی خود
۲. ظهور منجی را نزدیک دانسته و رژیم اسرائیل را نشانه ظهور می‌دانند و پیروزی این رژیم در جنگ علیه اعراب را رستگاری تلقی کرده و بر آنند که این پیروزی‌ها مرحله‌ای از تأسیس سلطنت الهی است که مقدمه تسخیر همه جهان است.
۳. تحمیل دین در همه عرصه‌های زندگی بر مردم و ابزاری کردن آن (احمدوند، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

گوش‌آمونیم، برداشتی کاملاً انقلابی و رادی‌کال از یهودیت دارد؛ زیرا معتقد است: «نه

هیچ صهیونیست غیر مذهبی وجود دارد و نه هیچ یهودی غیر صهیونیست». از این رو بر آن است که هرچه ستیزش گر باشید، یهودی تر هستید. گوش آمونیم با چنین قرائتی از دین، به نوعی دین را ابزاری و سیاسی کرد، به طوری که ناسیونالیسم را به معمایی دینی مبدل ساخت (همان). آنها جلوه‌های غیریت‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی بسیاری از خود نشان می‌دهند و اغلب بر تبعیضات نژادی و داروینیسیم اجتماعی تأکید دارند. باید اذعان داشت که ایدئولوژی کلیه جریان‌ها و احزاب راست، برخاسته از تعصبات قومی مستمسک‌های مذهبی است که بر جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری سیاسی آنها و مشروعیت‌سازی و غیریت‌سازی توسط آنها تأثیر می‌گذارد. این احزاب به طور کلی معتقد به ضرورت و مشروعیت سکونت یهودیان در همه خاک فلسطین (ارض اسرائیل) و مخالف هرگونه عقب‌نشینی از آن هستند.

گسترش عملی آپارتاید

آپارتاید، منفورترین واژه‌ای است که از بستر و متن آفریقایی جنوبی وارد ادبیات سیاسی جهان شد. واژه آپارتاید، نخستین بار در سرمقاله روزنامه دی بورگر^۱ استفاده شد که به حزب ملی آفریقایی جنوبی^۲ وابسته بود (الهی، ۱۳۶۸: ۱۱). این حزب تدوینگر سیاست آپارتاید در آفریقایی جنوبی بود (همان). هر چند امروز آپارتاید از بستر آفریقایی جنوبی به شکل خاص و قاره آفریقا به معنای عام رخت بر بسته است، منطقه خاورمیانه همچنان در این آتش می‌سوزد. آپارتاید به معنای «از هم جدا بودن» است، اما معنای آن را در خاورمیانه باید در متن جامعه مهاجرنشین اسرائیل بازشناسی کرد. با تشکیل اسرائیل در ۷۷ درصد سرزمین فلسطین، پس از جنگ‌های استقلال میان اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹، این کشور یهودی در خاورمیانه متولد شد و روند مهاجرت یهودیان به این کشور سرعت بیشتری یافت و اعراب و بومیان ساکن این مناطق به بیرون از مناطق اشغالی رانده شدند (الحسن، ۱۳۸۶: ۵۶).

در اسرائیل، مشکل بتوان فارغ از دل‌مشغولی تبعیض و نابرابری، سخنان رهبران

1. Day Bourger
2. National Party Of South Africa

سیاسی را ارزیابی کرد. این تبعیض در نخستین نگاه در چهره نظام قوانین و مقررات این دولت ظاهر می‌شود. ویژگی عمده این قوانین آن است که در نگاهی سطحی، تبعیض آمیز به نظر نمی‌رسند، اما در تحلیلی عمیق، گستره تبعیض میان یهودیان و غیر یهودیان و غیرستیزی و طرد دیگران در آنها به سرعت آشکار می‌شود. اینگونه است که آپارتاید صهیونیسم در چارچوب روابط یهود - غیر یهود خود را مفصل‌بندی می‌کند و پوشش قانونی به خود می‌گیرد (ملک محمدی، ۱۳۷۸: ۴۲). افزون بر طرح‌های گوناگون برای یهودی‌سازی، کِنِسِت^۱ اسرائیل با الهام از گزارش‌ها و دیدگاه‌های روشن‌فکران، مجموعه‌ای از قوانین را تصویب کرده است که در حقیقت، شکل‌گیری آپارتاید را ممکن ساخته است.

برخی از مهم‌ترین قوانین نژادپرستانه علیه غیر یهودیان عبارتند از:

- ۱- **قانون بازگشت:** طبق این قانون، تمام املاک غیر یهودیان به نفع یهودیان و شهرک‌های صهیونیست‌نشین مصادره می‌شود. این قانون منشأ اصلی نژادپرستی اسرائیل است و از یهودیان سراسر جهان بدون توجه به فرهنگ و رابطه‌شان به سرزمین فلسطین دعوت به مهاجرت می‌کند. هدف از این قانون، یهودی‌سازی فلسطین است، در حالی که غیر یهودیان و اعراب از این حق محروم هستند.
- ۲- **قانون تابعیت:** طبق این قانون، هر یهودی که وارد اسرائیل شود، تابعیت اسرائیلی دریافت می‌کند و یک شهروند محسوب می‌شود. اما این قانون درباره وضعیت غیر یهودیان، اعراب و فلسطینی‌ها، حق تابعیت را ملزم نمی‌داند و آنها را از این حق محروم می‌کند. قوانین بسیار دیگری علیه غیر یهودیان و فلسطینیان تصویب شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: قانون املاک فاقد سرپرست، قانون دخل و تصرف، قانون استملاک زمین، قانون مرور زمان (گوئیکی، ۱۳۷۲: ۱۵۰-۱۵۵).

در اسرائیل، بنیاد مرزگذاری و غیریت‌سازی و سیاست‌های آپارتایدی بر اساس نژاد - مذهب است و اساسی‌ترین مقولات آن یهودی و غیر یهودی هستند. باید اذعان نمود که بنیاد این تمایز و سیاست‌ها در اسرائیل از دو مجرا تکوین و تقویت شده است:

۱. در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های تأسیس جنبش صهیونیستی، به‌ویژه سازمان صهیونیسم جهانی، آژانس یهود برای سرزمین و صندوق ملی یهود (Davis, 1987: 55).

۲. در متن قوانین مربوط به دولت اسرائیل در واقع همه‌چیز در جامعه اسرائیل، رنگ و لعاب قومی و نژادی خورده و قوم و نژاد برتر بر مبنای استنتاجی که از رهگذر رفتارهای ارزش داورانه از متون مذهبی صورت گرفته است، به عنوان مفهوم بنیادین آپارتاید اسرائیلی مورد تأمل قرار گرفته است (همان: ۵۸).

مقاومت در برابر گفتمان هژمون

عمر گفتمان‌ها همواره موقتی و گذراست. آنچه می‌تواند روند دوران سروری را در مسیر سقوط هدایت کند، ظهور «حوادث یا وقایع سیاسی» است که عملکرد مرزبندی‌های سیاسی را تهدید می‌کند.

گفتمان‌ها در مرحله ظهور و مفصل‌بندی خود و به هنگام رشد، بسیار به فرایندهای سیاسی و اجتماعی نزدیک و بر آنها منطبق هستند. اما پس از آنکه مراحل رشد خود را طی کردند و به گفتمان مسلط تبدیل شدند، به تدریج بین آنها و فرایندهای سیاسی و اجتماعی فاصله می‌افتد و در پاسخ گفتن به الزامات ناشی از این فرایندها ناتوان می‌شوند. از این‌رو قدرت تأثیرگذاری خود را از دست می‌دهند و جای خود را به گفتمان رقیبی می‌سپارند که توان پاسخ گفتن به نیازهای جدید را دارد. فضای گفتمانی صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هماهنگ با تحولات سیاسی و اجتماعی، میان چندین فضای گفتمانی توانست قاطعانه مرزهای هویت مورد نظر جامعه یهودی را ایجاد کرده و به گفتمان هژمون تبدیل شود. در واقع در شرایطی که این گفتمان توان انطباق با فرایندهای سیاسی و اجتماعی را داشت، تنها گفتمان مورد قبول در بین یهودیان بود.

اما یادآوری این مسئله مهم است که شرایط اجتماعی همواره بی‌قرار است، گفتمان‌های مسلط همیشه با بحران‌ها و مشکلات اجتماعی دست به گریبان هستند؛ بحران‌هایی که سبب بی‌قراری و مفصل‌زدایی شده و مفصل‌بندی‌های هژمونیک را ناتوان

و ضعیف جلوه می‌دهند، پاشنه آشیل گفتمان‌ها هستند. در اینجا است که ناکارکردی گفتمانی که در شرف ظهور قرار می‌گیرد، ریشه در همین بحران‌ها و حوادث و وقایع جدید دارد که اغلب در چارچوب گفتمان حاکم جذب و حل نمی‌شود.

چنان‌که گذشت، هویت و بازسازی فضا - زمان در گفتمان آپارتاید اسرائیلی، مهم‌ترین اقدام روشن‌فکران برای صورت‌بندی گفتمان آپارتاید بوده است. فضای گفتمانی ملی‌گرایی سیاسی (صهیونیسم سیاسی) در قرن نوزدهم، به تبعیت از رشد روایت‌های کلان تاریخی (یا به تعبیر پسامدرن‌ها، فرا روایت‌ها)، روایتی از تاریخ اسرائیل ارائه کرد که دوران باستان را به دوران کنونی پیوند می‌زد و جهت‌گیری غایت‌انگاران داشت. در این روایت، فضای گفتمانی صهیونیسم، روایت جدیدی را حول بازگشت یهودیان به سرزمین موعود که هنوز درباره مکان و فضای واقعی و تاریخی آن میان یهودیان اختلاف وجود داشت شکل داد که نوعی نگاه به آینده (زمان) محسوب می‌شد. ساختار نشانه‌شناختی روایت صهیونیستی از تاریخ یهودیان، متکی بر دو عنصر هولوکاست (یا کشتار جمعی یهودیان در اروپا) و تأسیس دولت یهودی اسرائیل است. در حالی که هولوکاست، اوج روایت افول‌گرایانه بود، تشکیل دولت اسرائیل، نشانه موفقیت صهیونیسم در تغییر مسیر تاریخ یهودیان بر اساس روایت پیشرفت‌گرایانه بود. بحث ایجاد و ساخت یک انسان جدید که مشخصه گفتمان‌های انقلابی است، بیشتر از هر مورد دیگر در علاقه‌مندی شدید گفتمان صهیونیسم به بریدن از دوران تبعید یهود مشهود است (Zerubvel, 2004: 116).

گفتمان صهیونیسم در تصویری که از انسان جدید یهودی در سرزمین اسرائیل ارائه می‌کند، یهودی در تبعید، انسانی دست‌کاری شده، بی‌ریشه، ترسو، پیر و مریض، تنها و بی‌دفاع در مقابل یهودآزاری تصویر می‌شود. انسان جدید اسرائیلی، جوان، باانگیزه، واقع‌نگر، امانت‌دار، مورد احترام و حاضر به دفاع از مردم خود تصویر می‌شود. به این ترتیب در سیاست‌های هویتی صهیونیسم، انسان منفی یهودی متعلق به گذشته می‌میرد و انسان جدیدی از دل آن بیرون می‌آید.

این فشار سنگین برای هویت‌زدایی از یهودیان تازه مهاجرت‌کرده، باعث بروز گسستی عمیق میان گذشته پیش از تشکیل اسرائیل و حال حاضر است. در حالی که همه اسناد و حافظه جمعی یهودیان، دال بر تنوع جامعه یهودیان و شیوه‌های زیست

متفاوت آنها در کشورهای مختلف داشت، صهیونیسم می‌کوشید روایتی همگون و یکدست از گذشته و آینده یهودیان ارائه دهد. در جامعه اسرائیل، بافت جمعیتی غیر از اشکنازی در پیوندهای دینی، در سایر اشکال هویتی نظیر اشکال هویت‌های نژادی، قومی، تمدنی، فرهنگی و اجتماعی بسیار متنوع است. بافت جمعیتی متنوع به همراه تناقضات موجود در عناصر تشکیل‌دهنده آن، مشکلاتی درباره مسئله هویت یهودیان اسرائیل به وجود آورده است. گفتمان صهیونیسم در راه ملت‌سازی و وطن‌سازی، این مشکل را حاشیه‌ای می‌دید؛ گفتمانی که بر ماهیت سکولار خویش تأکید داشت، با اعلام موجودیت سیاسی خود به عنوان کشور اسرائیل، صفت یهودی را برای کشور برگزید تا وطن بالقوه همه امت یهود سراسر جهان باشد. روشن‌فکران صهیونیسم بر این تصور بودند که زندگی مشترک زیر سایه یک کشور، جریان ادغام گروه‌های گوناگون یهودی را آسان خواهد کرد. اما تلاش آنان برای اسرائیلی کردن این گروه‌های متنوع، آن هم بر پایه معیارهای گروه مسلط (اشکنازی‌های سکولار غربی)، موجب تضاد بیشتر و کشمکش‌های فرهنگی، اجتماعی، طایفه‌ای، دینی، سیاسی و حتی نژادی و قومی شدید می‌شود؛ نظیر فرهنگ اجتماعی، سیاسی اشکنازی‌ها در مقابل سفاردی‌ها (ابوحسنه، ۱۳۸۱ الف: ۲۱-۲۲).

یکی از جدی‌ترین مسائل غیریت‌ساز در ساختار اجتماعی اسرائیل، انفکاک شهروندان عرب و یهود است که نمود بارزی از سیاست‌های نژادپرستانه است. بخش زیادی از جمعیت عرب، در آغاز تشکیل اسرائیل از سرزمین خود اخراج شدند و تعدادی نیز مشمول تابعیت و حق رأی اسرائیلی شدند که مطابق تعریف اسرائیل هرگز نمی‌توانستند عضو کامل و مساوی جامعه باشند و اینها اغلب به عنوان ستون پنجم نگریسته می‌شدند (Ghanem, 2001: 428).

بر اساس گفتمان حاکم صهیونیسم، هویت یهودی تنها هویت حاکم در سرزمین‌های اشغالی است و تصویر ذهنی یهودیان مبنی بر این است که فلسطینی حق زندگی در سرزمین موعود را ندارد. این انکار حقوق فلسطینی‌ها در سرزمین مقدس یهود، خود را به سه صورت نشان داده است: نخست، کاهش تا حد امکان جمعیت فلسطینی‌های مناطقی که تحت کنترل نژاد یهود قرار دارد. دوم، تشویق گسترش خانه‌های مسکونی و شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین مقدس و تشویق فلسطینی‌های فاقد حق به ترک

۱۸۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴

سرزمین خود، در حالی که باید جای آنها را یهودیان محق بگیرند. سوم، ناتوان کردن فلسطینی‌ها و غیر یهودیان از هر طریق، به‌ویژه ممانعت از پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آنها بوده است (کامروا، ۱۳۸۱: ۲۱).

تبعیض و نابرابری‌های موجود، بستری بسیار مناسب برای شکل‌گیری هویت ضد یهودی است و بستری مناسب برای تقویت هویت قومی اعراب فلسطینی فراهم می‌کند. در سال‌های اولیه تأسیس دولت اسرائیل که بسیاری از فلسطینی‌ها از خانه و کاشانه خود اخراج شده بودند، فلسطینی‌های باقی‌مانده به ناچار در چارچوب مقررات سخت حکومت نظامی به زندگی خود ادامه می‌دادند و به ندرت می‌توانستند با هم ارتباط برقرار کنند. اما پس از سال ۱۹۶۶ که محدودیت‌های حکومت نظامی کم‌رنگ‌تر شد، ارتباط با غیر یهودیان بیشتر شده و بستر مناسب برای تقویت هویت قومی عرب‌ها فراهم شده بود. چالش هویتی با اسرائیل هم از موارد عمده برخورد میان اعراب و یهودیان محسوب می‌شود؛ زیرا جداسازی و تبعیض از عوامل زمینه‌ساز کسب خودآگاهی بیشتر و تقویت هویت مبتنی بر این خودآگاهی به حساب می‌آید (گل محمدی، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۷).

درون ساختار اجتماعی اسرائیل، نوع دیگری از غیرستیزی وجود دارد که هر دو سوی این دگرسازی یهودی هستند. اشکنازی‌ها، یهودیانی که از غرب و به‌ویژه اروپا و آمریکا به اسرائیل آمده‌اند و سفاردی‌ها، یهودیانی هستند که از آسیا و آفریقا و به‌ویژه کشورهای عربی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. هر چند شرقی‌تبارها مؤسسان و پیشتازان ورود به اسرائیل بوده‌اند، به تدریج دامنه نفوذ غربی‌تبارها گسترش یافت، به طوری که می‌توان گفت صهیونیسم سیاسی نوین، محصول تجربه تراژیک یهودیان اروپا بود (درايسدل و بلیک، ۱۳۷۰: ۲۷۷).

پایگاه اجتماعی و اقتصادی این دو گروه از یهودیان به لحاظ ساختاری متفاوت از هم است. موج اول مهاجران اروپایی، یهودیانی تحصیل‌کرده، شهرنشین لاییک و دارای زمینه‌های تخصصی و تمایلات پیشرفته سیاسی بودند، اما مهاجران شرقی، فقیر، با تحصیلات و مهارت کمتر و از نظر اجتماعی محافظه‌کارتر بودند (همان: ۲۷۸).

از نظر شرایط جمعیتی، تعداد فرزندان، وضع مسکن، آموزش عالی و... نیز وضع به همین گونه بوده است؛ یعنی سفاردی‌ها دارای مشاغل پست با درآمدهای کمتر و اشکنازی‌ها در رده‌های بالاتر با رفاه اجتماعی مناسب‌تر (شاهاک، ۱۳۶۷: ۱۵۵-۱۵۶).

صهیونیست‌ها در میان یهودیان هم نوعی تبعیض نژادی قائل هستند و یهودیان اشکنازی، موقعیت بالاتر و بهتری نسبت به سفاردی‌ها دارند که نمود بارز آن در حوزه آموزش و تحصیلات آکادمیک، سطح درآمد و زندگی و محل سکونت است. دیدگاهی که به شکاف میان این دو گروه دامن زده، بحران یهودیان غرب در درک شرق است. تضادی که «بن‌گورین»^۱ میان عرب و ارزش‌های اصیل یهودی قائل شده است، برگرفته از نگرش و تفکر اروپایی نسبت به ملت‌های دوره استعمار نوین است. در این دوره، غرب الگوی فرهنگی روشن‌فکری در جهان محسوب می‌شود؛ در حالی که شرق، بر پایه و اساس سنت محدود است. به این ترتیب نظریه‌پردازان اسرائیلی و اروپایی و روشن‌فکران انداموار یهودی در اروپا، معتقدند که آنچه باعث عدم ادغام و پذیرش این دسته از مهاجران در بافت و ساختار جدید اسرائیل و غیریت‌سازی آنها شده است، این است که مهارت‌های آموزشی و حرفه‌ای در میان آنها نبوده است. آنها شرق را فاقد ذات و هویت تاریخی می‌دانند که برخلاف غرب عقل‌گرایی جدید، قدرت درک و توان اداره خود را ندارند. نپذیرفتن هویت عربی و شرقی در مفصل‌بندی گفتمان صهیونیستی، بافت و ساختار اسرائیل، قطعاً با نپذیرفتن هویت شرقی یهود همراه بوده است و فرهنگ عبری فرهنگ حاکم و رایج است که از فرهنگ سفاردی‌ها فاصله دارد. بدین ترتیب عملیات جذب در اسرائیل از پایه هرم به بالا به نحوی که منجر به ادغام گروه‌های یهودی شرق در بافت اجتماعی اسرائیل شود، انجام نگرفت و به نوعی گفتمان حاکم با غیریت‌سازی، یهودیان شرقی را در زمره غیر محسوب کرده است و آنچه رخ داده است، این بوده که فرهنگ و موجودیت گروه نخست اسرائیلی‌ها (اشکنازی‌ها)، بر یهودیان شرقی که پس از تأسیس اسرائیل وارد سرزمین‌های اشغالی شدند، تحمیل شده است (تسیر، ۱۳۸۷: ۴۶).

شکاف دینی، یکی دیگر از علل و عوامل بحران و ایجاد مشکل در فرایند ملت‌سازی در اسرائیل است و عملاً رژیم اسرائیل را با بحران جدی روبه‌رو می‌کند. این شکاف آنقدر عمیق است که جنگ داخلی را به ذهن متبادر می‌کند (زیدآبادی، ۱۳۸۱: ۱۸۸). در مجموع یکی از عوامل اصلی وحدت و انسجام درونی گفتمان آپارتاید در اسرائیل، وجود دشمنی مشترک به نام اعراب بوده است. در واقع با مشروعیت‌سازی و غیریت‌سازی و

1. Ben-Gurion

انحراف توجهات به این غیریت، بر بحران‌های داخلی سرپوش گذاشته شده است. از همین رو پیش‌بینی می‌شود در صورت دستیابی اسرائیل به صلح با اعراب، شکاف دینی، جامعه اسرائیل را دچار تنش و بی‌ثباتی جدی کند.

ریشه‌های این شکاف و درگیری، هویت و ماهیت حکومت است. این درگیری رو به گسترش است، چون صهیونیسم از حل مشکل هویت و ماهیت حکومت عاجز است و بحث دموکراسی و یهودیت هنوز مورد اجماع قرار نگرفته است. علاوه بر این صهیونیسم در جمع‌آوری یهودیان پراکنده ناکام مانده است، به‌ویژه از سمت اروپای غربی و آمریکا مهاجرتی به سمت اسرائیل صورت نمی‌گیرد، بلکه روند مهاجرت‌ها معکوس شده است. بنابراین اسرائیل دیگر مرکز امتحان یهودیان نیست (ابوحسنه ب، ۱۳۸۱: ۱۱۶). با اینکه بنیان و اساس دولت اسرائیل نشأت گرفته از تفکر دینی و نژادی است و حول این دال مرکزی، دال‌های شناور مفصل‌بندی شده‌اند و یک نظام معنایی را تشکیل داده‌اند که همان گفتمان آپارتاید اسرائیلی است، دولت ادعای سکولار بودن دارد و بیشتر صهیونیست‌ها نیز اعتقاد عمیقی به اصول دینی ندارند. در مقابل، بخشی از اقلیت جامعه با تمسک به اصول دینی خواهان اجرای کامل این اصول در تمام سطوح جامعه هستند.

تناقض دیگری که در اسرائیل هست، تناقض جنگ و صلح است. تمام جریان‌های اسرائیلی روی برخی کلیات اشتراک نظر دارند، اما در جزئیات تعامل با فلسطین دارای اختلاف نظر هستند. اساساً دو طرف فلسطینی و اسرائیلی از همان ابتدا با نقض یکدیگر شروع به فعالیت کردند. برخی معتقدند که چون اسرائیل در میان گروه‌ها و کشورهای متخاصم قرار گرفته، نمی‌تواند به صلح بیندیشد و چنین است که جنگ تنها گزینه آن است. اما دیگرانی هم هستند که معتقدند اسرائیل بیش از آنکه در محاصره کشورهای متخاصم باشد، از همان آغاز تشکیل، خود رژیم متخاصم و کینه‌توز و تأسیس آن با جنگ و خون بوده است. یک شکاف سیاسی که درون جامعه یهودی از همان مراحل تأسیس اسرائیل تاکنون وجود داشته، اما در تحولات بیش از دو دهه اخیر بارزتر شده، شکاف سیاسی جنگ و صلح است. به این معنا که در تعامل با جزئیات مسئله فلسطین و رویارویی عربی و اسرائیلی شاهد جبهه‌گیری‌های سیاسی متفاوتی در اسرائیل و نسخه‌های متفاوت در تعامل با تبعات مسئله فلسطین و رویارویی عربی - اسرائیلی یا

فلسطینی - اسرائیلی بودیم. تعامل در جزییات به این معناست که در کلیات بخش عمده جامعه اسرائیلی غیر از فلسطینی‌ها یا همان غیر یهودی‌ها که صاحبان بومی این سرزمین هستند، اکثریت یهودی جامعه اسرائیل بر کلیات اجماع دارند، اما در قضیه صلح و در جزییات مربوط به تعامل در این مورد اختلاف دارند (جایی انصاری، ۱۳۹۰: ۵۱). مفهوم شکاف در جامعه اسرائیل از سال ۱۹۶۷، بیشتر در تصرف سرزمین‌ها و توسعه‌طلبی در جنگ شش‌روزه نمود یافت. تصویر اسرائیل به عنوان مجموعه‌ای از قبایل با هویت خاص که هر کدام منافع مربوط به خود را دنبال می‌کنند، بیانگر کثرت شکاف‌هاست. اقلیت عرب، دولت اسرائیل را به عنوان دولتی یهودی نمی‌پذیرد، برای یهودیان ارتدوکس قوانین مندرج در کتاب مقدس، هدفی اصلی محسوب می‌شود، تمایز میان یهودیان سفاردی و اشکنازی و بسیاری از مسائل دیگر که اسرائیل با آن مواجه است، همچنان اسرائیل را آستن نزاع‌های قومی و دینی کرده است. احزاب راست و چپ در قالب هویتی که برای خود تعریف کرده‌اند، سیاست‌های خود را در داخل و خارج دنبال می‌کنند. هویت مد نظر آنها دو چهره دارد: چهره داخلی آن به طبیعت دولت یهود و خصوصیات نژادپرستانه صهیونیسم و چهره خارجی آن به مرزهای دولت و رابطه‌شان با فلسطینیان، اعراب و بقیه جهان مربوط می‌شود.

پساصهیونیسم^۱ گفتمانی در حال ظهور

گفتمان پساصهیونیسم، گرایشی ایدئولوژیک درون اسرائیل است که از حدود سال ۱۹۷۸، یعنی پس از آنکه اسناد جنگ ۱۹۴۸ بعد از یک دوره سی‌ساله از آرشیوهای محرمانه بیرون آمد، از محافل آکادمیک و دانشگاهی درون اسرائیل آغاز شده و برخی عرصه‌های دیگر را نیز دربرگرفت و در حال حاضر نیز در عرصه عملی سیاسی اسرائیل نمایان شده است (Pappe, 2004: 29-31).

«از این گفتمان که از نزاع اسرائیل - فلسطین در پایان جنگ سرد حاصل شده است، دو ابرقدرت در خلال جنگ سرد، اختلافات نژادی، منطقه‌ای و ملی برای تسلط کامل بر جهان بهره‌برداری کردند. بسیاری بر این باور بودند که در نظم نوین جهانی، این

1. Postzionism

منازعات منسوخ شده و خنثی می‌گردد. ادغام در بازار تجارت جهانی، نیازمند آزادسازی اقتصادی است. از این رو گفتمان پسا صهیونیسم به این نتیجه رسید که این امر موجبات توسعه لیبرال دموکراسی را فراهم می‌آورد. پیش‌بینی‌ها این بود که منازعات پایان یافته و در ادامه با ادغام رژیم صهیونیستی و خاورمیانه در جامعه جهانی، نیروی اجتماعی‌ای درون اسرائیل به وجود خواهد آمد که برای برقراری صلح و از بین بردن تبعیض موجود در این رژیم تلاش خواهد کرد. آنان اعتقاد داشتند که اگر این فرایند به خوبی پیش برود، اسرائیل به یک دولت سکولار دموکراتیک مبدل خواهد شد. این به رغم آگاهی آنان از ضدیت برخی حکومت‌ها با این موجودیت بود؛ از جمله حکومت‌هایی که گرایشات ملی و نئو ارتدوکسی داشتند.

از حدود دو دهه پیش که این جریان در اسرائیل ظهور و به تدریج رشد کرده، تردید و تشکیک در اصول و اهداف صهیونیسم را وجهه همت خود قرار داده است. شرایط غیربیت‌ساز و نژادپرستانه اسرائیل باعث این واکنش، به‌ویژه در حوزه آکادمیک شده است. گفتمان پسا صهیونیسم تاکنون به عنوان دیدگاهی منطقی‌تر نسبت به آینده در مراکز استراتژیک مطالعاتی، پژوهشی و فرهنگی در تل‌آویو، مناطق مجاور قدس و اطراف کیبوتس‌ها که به سرعت مبدل به مراکز تفریحی و فرهنگی می‌شوند، مطرح و گسترش یافته است. تأکید آن بر فضاهای گفتمانی چون سکولاریسم و جهانی شدن، جامعه را تا حدی قطبی نموده و به نوعی اکثریت خاموش را در انتخاب میان بابل عاصی یا قدس مقدس یعنی اسرائیل لیبرال دموکراتیک یا اسرائیل نژادپرست، مخیر می‌کند.

دیدگاه نژادپرستانه نسبت به گذشته، تعبیر ناسیونالیستی از حال و رویکرد حکومت دینی نسبت به آینده برای اکثریت اسرائیلی‌ها در اوایل قرن بیست و یکم به عنوان گزینه مطلوب‌تر مطرح است. جامعه اسرائیلی، راه سوم را در حالتی خوش‌بینانه، خیال‌پرداز و در نگاهی بدبینانه، فریبکار تلقی می‌کرده است. با بروز انتفاضه دوم، روایت دوم، روایت دولت صهیونیستی سنتی «ایهود باراک» برای شرح شکست قرارداد کمپ دیوید در آگوست سال ۲۰۰۰، به عنوان بهانه‌ای برای بروز ظهور دوباره خشونت در سرزمین‌های اشغالی به طور اساسی از جانب نئو صهیونیست‌ها، مطرح شد و مورد اقبال قرار گرفت. تأویل آنان از شرایط موجود از طریق طرفداران شارون و خود وی در

اسرائیل به عنوان قابل اجماع عمومی پذیرفته شد، زیرا راه حل دستیابی به امنیت، پذیرش و مصرف این نسخه تلقی می‌شد. در این راهکار، نوعی عقب‌نشینی به سمت راه حل غیر پایدار و کوتاه‌فکرانه حادث شد. اما به سختی می‌توان گفت که این وضع ناپایدار تا چه زمانی باقی مانده و استمرار خواهد یافت. بروز شکاف‌های درونی، پایه‌های این تعویق در منطق تصمیم‌گیری را متزلزل خواهد کرد. نمونه آن، حوادث یک سال و نیم پس از انتفاضه دوم است که بیانگر ظهور مجدد جناح چپ پسا صهیونیسم جنبش‌های ضد اشغالگری، امتناع سربازان از انجام خدمت در سرزمین‌های اشغال شده و تبلور سلول‌های اندیشه پسا صهیونیسم سیاسی در دانشکده‌ها و دانشجویان پردیس‌های دانشگاهی است. این پدیده، برتری رفتار صهیونیست‌ها و دریافت فلسطینی‌هایی را که در فرایند تصمیم‌سازی، دولت شارون را تأیید نموده و به پیش می‌بردند، از بین برد» (سهرابی و جنتی، ۱۳۹۳: ۲۲).

از علل و زمینه‌های شکل‌گیری پسا صهیونیسم می‌توان به این عوامل اشاره کرد:

۱. تحول هویت و احساس ملی در میان شهروندان فلسطینی (غیریت‌ها). ضرورت پذیرش «غیر» در نتیجه یک نگاه چندروایتی منبعت از آموزه‌های پسا صهیونیسم و تأثیر آن بر ذهنیت شهروندان فلسطینی. پسا صهیونیسم معتقد است که صلح در اسرائیل برخلاف ادعای نژادپرستان صهیونیست، دسترس‌ناپذیر نیست و تنها راه حفظ ثبات منطقه نیز نیل به صلح و ختم منازعه است.
۲. انتفاضه فلسطین و جنگ لبنان، اجماع پیشین صهیونیست‌ها مبنی بر حاکمیت و سیطره بر کل سرزمین و مردم را فرو ریخت؛ زیرا انتفاضه، عرصه نوینی از گفت و گوهای انتقادی میان طرفین منازعه را با هدایت اندیشمندان گشود. این مسئله، از یکسو موجب نارضایتی روشن‌فکران پسا صهیونیست به نحوه تاریخ‌نگاری صهیونیستی شد و از سوی دیگر آنها را نسبت به تضاد آشکار میان آرزوهای ملی صهیونیست‌ها و نابودی ملتی دیگر به نام فلسطین آگاه ساخت (Pape, 2004: 32).

گفتمان پسا صهیونیسم، مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌هاست که هم مبانی نظری گفتمان صهیونیسم را مورد سؤال قرار داده و سعی در نوعی شالوده‌شکنی دارد و هم در

عملکرد اسراییل به عنوان دولت صهیونیستی از جهت میزان انطباق با اصول اخلاقی و انسانی تشکیک کرده است. عده‌ای از اندیشمندان، پست‌صهیونیسم را تعریفی جدید از مفاهیم بنیادی نظیر مفهوم یهودیت، هویت ملی در اسراییل، ناسیونالیسم یهودی، مبانی مشروعیت دولت اسراییل و چگونگی ادارهٔ جامعه و ارتباط با محیط اطراف و نقش مذهب یهود در جامعهٔ دولت اسراییل قلمداد کرده‌اند. پست‌صهیونیسم با پست‌مدرنیسم مرتبط دانسته شده و پدیده‌ای نوظهور که هم‌زمان با پست‌مدرنیسم ظهور کرده، تلقی می‌شود. با چنین برداشتی، پست‌صهیونیسم در امتداد صهیونیسم و حتی نوع جدید صهیونیسم معرفی شده است. چنان‌که «براندیس»، واژهٔ صهیونیسم پست‌صهیونیستی را به کار برده و نوشته است: «صهیونیسم، پاسخ یهودیان به آنتی‌سمیتیزم (سامی‌ستیزی) نبود، بلکه بیشتر از آن، پاسخ یهودیان به واقعیت‌های عصر مدرنیته بود. صهیونیسم مدرن، پاسخ جمعی یهودیان به مدرنیته محسوب می‌شود که طی آن کوشیدند تا از طریق ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، تخصص‌گرایی، برنامه‌ریزی اقتصادی، نظامی‌گری و از این قبیل مسائل، جمعیتی با پیوندهای ملی تأسیس کنند. اما صهیونیسم پسا‌صهیونیستی، زبان، تفکر و ابزاری را فراهم می‌کند و به یهودیان اجازه می‌دهد که خود را با تغییرات ناشی از پست‌مدرنیته تطبیق دهند (Brandies, 1999: 70).

پست‌صهیونیسم در برخی انتقادات خود، روایت‌های صهیونیستی از یهودیت و تاریخ را رد می‌کند و قرائت صهیونیستی از دین را نمی‌پذیرد و صهیونیسم را یک ایدئولوژی ناسیونالیستی می‌داند که با برداشتی تقلیل‌گرایانه از دین، اندیشهٔ محدود، مادی و بخشی‌نگر ناسیونالیسم را جایگزین اندیشهٔ الهی و متعالی و جهان‌گرای دین یهود کرده است (Safran, 1987: 21).

از این‌رو صهیونیسم را انحرافی در یهودیت می‌داند که فراموشی مفاهیم ناب دین یهود و برداشت‌های نادرست و سخیف قومی و نژادی از آن را در پی آورده است. پسا‌صهیونیست‌ها، صهیونیسم را به دلیل گرایش‌های قوم‌گرایانه افراطی و نژادپرستی، نه تنها تحریف دین یهود، بلکه مخالف اصول اخلاقی و انسانی معرفی می‌کنند. از این‌رو صهیونیسم را چهره‌ای از نژادپرستی و میراثی از عصر جاهلیت می‌دانند. تصویب

قطعه‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر مترادف بودن صهیونیسم با نژادپرستی و آپارتاید در سال ۱۹۷۵، این دید را تقویت کرد (Avruch, 1998: 103).

علاوه بر این پست‌صهیونیسم در روایت صهیونیست‌ها از تاریخ هم تشکیک کرده‌اند و در واقع روایت تاریخی صهیونیسم را سندسازی تاریخی برای اثبات حقانیت و کسب مشروعیت خود تلقی می‌کنند و معتقدند به همین منظور است که مسائلی چون آزار یهودیان در جوامع غیر یهودی، بلاصاحب‌بودن سرزمین فلسطین هنگام مهاجرت یهودیان به آنجا و خریداری زمین‌های دارای مالک از مالکان آنها و خروج اختیاری فلسطینیان را به دروغ مطرح کرده‌اند، زیرا اینها اساس تشکیل دولت اسرائیل است، پس صهیونیسم با بی‌اعتبار کردن این روایات تاریخی نه تنها موجب نفی اسرائیل به عنوان یک پدیده تاریخی می‌شود، بلکه انکار صهیونیسم را هم در پی می‌آورد.

اصلاح‌طلبان نیز بر این باورند که صهیونیسم، یهود را از جنبه‌های مذهبی تهی کرده و تنها درصدد بازگشت به گذشته پرشکوه یهود است. بسیاری از اصلاح‌طلبان عقیده دارند که صهیونیسم با عملکرد خود باعث شده است که در وجدان یهودیان، اقامه شعائر صهیونیسم، جای خداوند و وفاداری به آن و حمایت از او را بگیرد. «الکساندر شندلر»، یکی از خاخام‌های اصلاح‌طلب می‌گوید: «یهود در حال حاضر تصور می‌کند که اسرائیل معبد آنها و رییس دولت آن، بزرگ خاخام‌های آن است». به علاوه، یکی از خاخام‌های دیگر، صهیونیسم را مانند گوساله طلایی توصیف کرده و می‌گوید: «در حال حاضر بت‌پرستی، جای واقعی و حقیقی را گرفته». مخالفان صهیونیسم در بعد مذهبی، کسانی هستند که یا لیبرال هستند یا کمونیست. آنها در این دیدگاه اشتراک نظر دارند که می‌توان مشکل یهود را در جوامع غرب، یا از طریق افزایش لیبرالیسم در جامعه یا از طریق قوانین اشتراکی و سوسیالیستی حل کرد. این گروه که صهیونیسم را رد می‌کنند، در جوامع غرب در اقلیت قرار دارند، اما روزبه‌روز رو به افزایش هستند. پس صهیونیسم به شکل دیگری هم ظهور کرده و آن اینکه برخی از یهودیان به این سو رفته‌اند که صهیونیسم به آنها مربوط نیست و مسئله‌ای است وابسته به شهرک‌نشینان صهیونیست یا برخی از یهودیان که به دنبال وطن جدیدی برای خود هستند. پس می‌توان گفت که بی‌توجهی به صهیونیسم، دیدگاه غالب یهودیان در جهان است و بسیاری از بزرگان

بافرهنگ و تحصیل کرده یهود در جهان، به این دیدگاه وابسته‌اند. به بیان دیگر، بسیاری از یهودیان جهان، دولت صهیونیستی را به عنوان حقیقتی موجود می‌پذیرند، اما گاهی به نقد ریشه‌ای دولت صهیونیسم روی می‌آورند؛ مثلاً برخی از ارتدوکس‌ها، دولت صهیونیسم را دولتی غیر مذهبی به شمار می‌آورند که در آن لامذهبی منتشر شده و شعائر دینی در آن به پا داشته نمی‌شود (کامروا، ۱۳۸۱: ۶۳). برخی یهودیان غیر مذهبی، اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، آن را دولتی خشک مذهب می‌دانند که تعدد و تنوع را درون خود رد می‌کند و یهودیت ارتدوکس بر آن خیمه زده است. برخی از لیبرالیست‌ها نیز آن را دولتی می‌یابند که در بخش عمومی و دولتی برخی از سمبل‌ها و اصول خشک آن، کمونیسم تسلط دارد و دولت، سیاست دولت‌های نژادی و نژادپرست را دنبال می‌کند. برخی از چپی‌ها نیز آن را دولتی خودگرا بسان آمریکا می‌بینند که حول محور اقتصاد سرمایه‌داری در حال گردش است، یا رودرروی نظام فاشیستی جهان قرار دارد. همچنین بسیاری از یهودیان اعتقاد دارند که مفهوم صهیونیسم در مرکزیت اسرائیل نقش نداشته، و به جای آن، مفهوم مرکزیت دیاسپورا در حیات یهودیان مطرح است.

متفکران پساصهیونیسم با کمک رسانه‌ها به گزینه‌هایی اشاره کردند که معطوف به شکاف‌های یادشده است. موجودیتی قومی که در چارچوب بازسازی گذشته، هیچ توافقی را با جمعیت فلسطینی بر نمی‌تابد و حق برابری برای اعراب اسرائیلی نیز قائل نبوده و حتی عدالت اجتماعی برای محرومان اسرائیل را در نظر ندارد. این رویکرد که مورد توجه گفتمان پساصهیونیسم قرار گرفته، در آینده به شکاف‌های درونی دامن خواهد زد. این نژادپرستی در ارتباط وثیق و تنگاتنگی با تعابیر متصلب و انعطاف‌ناپذیر از یهودیت به عنوان رویکردی نژادپرستانه و حاوی تعصب نژادی است، که در حال حاضر نیز در اسرائیل شایع بوده است. حال آنکه اسرائیل بیشترین آمار اختلاف طبقاتی میان فقیر و غنی را در میان دنیای عربی و غربی دارد. به طور مثال تبعیض میان یهودیان سفاردی که از شرق به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند، با یهودیان اشکنازی که از غرب مهاجرت کرده‌اند، ریشه در زمان‌های گذشته دارد. زمانی که اشکنازی‌ها به اسرائیل وارد شدند، به خاطر اینکه مرفه و ثروتمند بودند، یهودیان سفاردی را به چشم حقارت می‌نگریستند. آنها با ورود به اسرائیل، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی، اجتماعی و اقتصادی ویژه خود را برپا کردند و به تدریج سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در

دست گرفتند و اکنون نیز چنین است. گزینه دیگر، جامعه مدنی است که رأی تاریخی متفکران پسا صهیونیسم را پذیرفته و خطاهای گذشته را با احتمالات ایجابی در آینده مرتبط می‌سازد. این گزینه شامل صلح پایدار در فلسطین اشغالی می‌شود، یعنی تشکیل یک دموکراسی واقعی بدون هیچ نوع تبعیض با جامعه‌ای طرفدار برابری حقوق شهروندی و حق رأی که به گروه‌های محروم و اقلیت‌های تحت سلطه، امید به آینده را اعطا می‌نماید. این می‌تواند یک قاعده برای اسرائیل در آینده دورتر برای موجودیت سیاسی جدید باشد که در طول رود اردن و دریای مدیترانه گستره یافته است؛ یعنی فلسطینی دموکراتیک و برابر برای تمامی شهروندان، صرف نظر از گرایش‌های قومی و مذهبی (سهرابی و جنتی، ۱۳۹۳: ۲۳).

«اما پسا صهیونیسم، هر چند پدیده‌ای در داخل اسرائیل است، یک بعد خارجی نیز دارد. این پدیده، تأثیرات زیادی بر یهودیان خارج از اسرائیل از جمله یهودیان منطقه خاورمیانه داشته، و روابط این یهودیان را با اسرائیل خدشه‌دار نموده است. نشانه‌های این امر را می‌توان در کنفرانس صهیونیستی «بال» در سوییس مشاهده کرد که در سال ۱۹۹۷ به مناسبت صدمین سال پیدایش صهیونیسم برگزار شد. در این کنفرانس، آبراهام بورگ، رییس آژانس بین‌المللی یهود و سازمان صهیونیسم جهانی در سخنرانی خود اعتراض کرد که به واسطه عملکرد نادرست دولت اسرائیل در حمله به لبنان و سرکوبی انتفاضه فلسطین، اندیشه صهیونیسم دچار بحران جدی شده است. یکی از خاخام‌ها نیز در کنفرانس بال (۱۹۹۷) در تأیید اعترافات آبراهام بورگ، چنین عنوان کرد که اسطوره صهیونیسم در حال احتضار است و یهودیان نمی‌توانند همه عملکرد اسرائیل را تأیید کنند.

یهودیان خارج از اسرائیل خواهان آن هستند که دولت اسرائیل به نظرات یهودیان احترام گذاشته و در رفتارهای نادرست خود تجدید نظر نماید، زیرا اگر بخواهد خودسرانه عمل کند، دیگر نیازی به مکتب صهیونیسم نیست. به عقیده آنها، باید در مکتب صهیونیسم تجدیدنظری صورت گیرد. بدین ترتیب عملکرد این بحران‌ها، فراگیر شدن پدیده پست صهیونیسم در میان اهالی این سرزمین است؛ همچنان که این پدیده به تمامی محافل مطبوعاتی و هنری و غیره کشیده شده است. این مسئله می‌تواند

موجب بروز کشمکش سیاسی- اجتماعی در داخل اسرائیل شود. پدیده پست‌صهیونیسم در تأثیرگذاری فرامرزی خود، موجب شده که در جهان عرب بسیاری از دانشگاهیان و نخبگان علمی به این امر توجه جدی نموده و پایان‌پذیری صهیونیسم و رهایی مردم مظلوم فلسطین از ظلم و ستم رژیم صهیونیستی را نوید دهند. هر چند برخی معتقدند که پدیده پست‌صهیونیسم، جریان فریبنده‌ای است که تنها به دنبال حل مشکل صهیونیسم است، نه مسئله فلسطین. در واقع باید اذعان داشت که گفتمان پسا‌صهیونیسم، در پی حذف کامل صهیونیسم نیست، بلکه این گفتمان روندی ایدئولوژیک و فرهنگی است که در پی تضعیف و کاهش خصلت‌های یهودی دولت اسرائیل است.

پسا‌صهیونیست‌های مثبت‌نگر بر موفقیت‌های گفتمان صهیونیسم در تشکیل یک دولت یهودی، رسمی کردن زبان عبری، داشتن یک اقتصاد پیشرفته و قابلیت دفاع از خود توسط خود اسرائیل تأکید می‌کند. آنها با نقش تاریخی گفتمان صهیونیسم مخالف نیستند، اما معتقدند که این گفتمان به اهداف خود رسیده، از این‌رو اسرائیل باید وارد دوران پسا‌صهیونیستی شود، که همان طبیعی شدن اسرائیل است. پسا‌صهیونیست‌های منفی‌نگر، مخالف گفتمان صهیونیسم بوده و فضای گفتمانی ناسیونالیسم صهیونیستی را به این علت که در عمل نژادپرستانه است و ماهیت استعماری دارد، رد می‌کنند (Ben-moshe, 2002: 313-315).

از انتقادات دیگر پسا‌صهیونیسم به صهیونیسم، نفی آن به عنوان الگوی کامل و راه نجات است؛ زیرا با گذشت بیش از شصت سال از تشکیل اسرائیل، نه تنها رفاه و امنیت و آرامش برای یهودیان محیا نشده، بلکه همواره درگیر جنگ بوده و خود را در خطر دیده‌اند. در حالی که یهودیان خارج از فلسطین پس از رهایی از شرایط پیش از جنگ جهانی دوم، در غرب به رفاه نسبی و آسایشی همچون سایر مردم غرب دست یافته‌اند. روشن‌فکران فضای گفتمانی پست‌صهیونیسم، ملت را مجموعه‌ای از افراد انسانی قلمداد می‌کنند که در یک سرزمین و تحت اداره و حاکمیت یک دولت هستند و در ساختن سرنوشتی مشترک نقش دارند. با این تعریف، تمام کسانی که در اسرائیل هستند (یهودی و غیر یهودی)، جزئی از ملت اسرائیل هستند، اما یهودیان خارج از اسرائیل

جزیی از این ملت نیستند و اینگونه مخالف برداشت نژادی صهیونیسم از ملت هستند که در تعریف مذهب، عامل قومیت و مذهب را فارغ از مکان و سرزمین اساس می‌دانند (Anvery, 1968: 173).

پساصهیونیسم، تغییری بنیادین و چرخشی در میان روشن‌فکران و متفکران یهودی و اسرائیلی است و با ظهور این فضای گفتمانی در آینده، در اندیشه‌ها و جامعه صهیونیستی گسستی عمیق ایجاد خواهد شد. فرایندهای سیاسی و اجتماعی جدید، نیازهای نویی را به وجود آورده که صهیونیسم توان برآوردن آنها را ندارد. از این‌رو پساصهیونیسم به عنوان گفتمان در حال ظهور می‌تواند بحرانی سخت برای اسرائیل ایجاد نماید و امنیت آن را تهدید کند.

اگر پویایی فرایندها و ایستایی گفتمان‌ها را مبنای تحلیل قرار دهیم، صهیونیسم به عنوان گفتمان مسلط، به تدریج قدرت و توان خود را در انطباق با فرایندهای سیاسی و اجتماعی از دست داده و در پاسخ گفتن به نیازها و ضرورت‌های جامعه اسرائیل ناتوان شده است. بنابراین گفتمان پساصهیونیسم به عنوان گفتمانی تازه امکان ظهور پیدا کرده است و در شرایطی است که با توجه به فرایندهای سیاسی و اجتماعی به عنوان یک گفتمان در حال ظهور، امکان و ظرفیت رشد و تبدیل شدن به گفتمان مسلط را دارد. در شرایط موجود جامعه اسرائیل، هر چند صهیونیسم همچنان فعال است و درون اسرائیل اندیشه و گفتمان مسلط محسوب می‌شود، اندیشه‌های پساصهیونیستی نیز به دلیل انطباقشان با شرایط جدید و فرایندهای سیاسی و اجتماعی نوظهور در اسرائیل گسترش یافته و با استدلال‌ها و شواهد محکم و مستند، ادعاهای صهیونیست‌ها را به چالش طلبیده‌اند. از این‌رو می‌توان گفت که گفتمان پساصهیونیسم، گرایش باز لیبرال است که در تلاش است تا مرزهای هویت اسرائیل را تغییر داده و همه «دیگران» را در شمول خود قرار دهد و در واقع روندی انتقال‌گرایانه دارد. در نتیجه در سطوح پایینی از تعارض محلی تغذیه شده و در سطح بالایی از تعامل اجتماعی جهانی قرار دارد. همچنین تعارض احساسات ملی‌گرایانه را برانگیخته و در برابر تعامل جهانی، مردم را به سوی همراهی با روند جهانی و بازنگری در گذشته سوق می‌دهد.

نتیجه‌گیری

پیدایش آپارتاید و شکل‌گیری آن در اسرائیل، روندی لحظه‌ای و آنی نبوده است، بلکه زمینه‌های مفصل‌بندی و شکل‌گیری آپارتاید را باید میان عناصر و هویت‌های پراکنده که معنای آنها تثبیت نشده بود، جست‌وجو کرد.

عبور از نظم گفتمانی به یک ایدئولوژی خشونت‌بار، مستلزم زمان بوده است. در این میان نقش روشن‌فکران و جریان‌سازی آنها بسیار اهمیت داشته است. عملکرد مشترک و هم‌زمان حذف و طرد از یکسو و تفاوت و جداسازی از سوی دیگر، سبب گسترش و نفوذ آپارتاید در جامعه اسرائیل شده است.

فرضیه مقاله عبارت بود از اینکه گفتمان آپارتاید در اسرائیل، هنگام مفصل‌بندی خود، از هم‌ارزی و هویت‌سازی از طریق اتکا به دین یهود به عنوان یک ابزار برای دستیابی به مصالح سیاسی خود بهره جست. این گفتمان در پی ایجاد یک نظام معنایی جدید از طریق پیوند هویت‌های مختلف در یک پروژه مشترک بوده است. بر این اساس نظم اجتماعی ایجاد شده از عناصر متفاوت و پراکنده تشکیل شده است. این عناصر متفاوت و پراکنده، متشکل از همان عناصر خارجی و نیروهای مهاجری است که در فلسطین سکنی گزیدند. در حقیقت صهیونیسم، هویت‌های شناور و عناصر رهاشده یهودی را با ایجاد مکانیزم‌های قدرت در جهت مشروعیت‌سازی و غیریت‌آفرینی برای تولید و ایجاد نظام معنایی و هویت در سرزمین‌های اشغالی منسجم کرده است. در گفتمان آپارتاید اسرائیلی، مفصل‌بندی گفتمان حاکم حول دال مرکزی برتری نژادی یهود صورت گرفته است و هم‌زمان عملکرد غیریت‌سازی و هویت‌یابی در قالب حوزه‌های مستقل نژادی و تفکیک مناطق و غصب زمین‌های بیشتر توسط دیوار حائل و شهرک‌سازی‌های بسیار برای اسکان خودی و طرد دیگران، شرط تداوم آپارتاید تاکنون بوده است.

از طرفی با ریزش هویت‌ها از سطح دقایق گفتمانی، در حقیقت کفه فروپاشی‌های سیاسی تقویت می‌شود و عناصر رهاشده از نظام گفتمانی حاکم در تعقیب نوعی گفتمان جدید خواهند بود که خود را به آن شناسایی نمایند. بنابراین با توجه به بحران‌های جامعه اسرائیل و تهدید امنیت ملی آن، اگر برداشت‌های پسا صهیونیسم مبنای عمل قرار

گیرد و بتواند به گفتمان مسلط تبدیل شود، دولت یهودی اسرائیل جای خود را به دولتی دموکراتیک می‌دهد و در واقع مهر پایانی بر نژادپرستی و آپارتاید یهودیان علیه غیر یهودیان است. قرائت‌های پساصهیونیستی اسطوره‌های بنیادین تأسیس رژیم اسرائیل را متزلزل می‌کند، زیرا اسرائیل بر این اسطوره‌ها استوار است. از طرفی با توجه به شکاف‌های جامعه اسرائیل در زمان حال، فضای گفتمانی پساصهیونیسم، مفصل‌بندی‌های گفتمان آپارتاید اسرائیلی را به چالش جدی خواهد کشید و شکاف‌ها را عمیق‌تر خواهد کرد. اما ماندگاری گفتمان آپارتاید که با صهیونیسم رابطه مستقیم دارد، بسته به این است که در قیاس با پساصهیونیسم با توجه به این شکاف‌ها چقدر توانایی پاسخگویی به مسایل و مشکلات را دارد؟

منابع

- آجرلو، حسین و روح الله حاج زرگرباشی (۱۳۸۸) «ایران و مسئله اسرائیل»، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، معاونت پژوهشی، صص ۵۸-۷۰.
- ابوحسنه، نافذ (۱۳۸۱ الف) کالبدشکافی جامعه صهیونیستی در فلسطین اشغالی، ترجمه محمدرضا حاجیان، تهران، اندیشه‌سازان نور.
- (۱۳۸۱ ب) دین‌داران و سکولارها در جامعه اسرائیل، ترجمه سید حسین موسوی، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۵) «رویکردی نظری به مفهوم بنیادگرایی با تأکید بر بنیادگرایی یهودی»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۲، صص ۱۱۰-۱۲۵.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی اسرائیل، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- الحسن، عبدالله (۱۳۸۶) سیاست ترانسفر یا کوچ اجباری فلسطینیان در خدمت راهبرد وصول به اسرائیل بزرگ، تهران، اندیشه‌سازان نور.
- الهی، احمد (۱۳۶۸) آپارتاید و تبعیض نژادی، تهران، اندیشه‌سازان نور.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳) جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، جلد دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- تسیر (۱۳۸۷) «یهودیان پراکنده»، ترجمه احسان خدایی، ماهنامه مطالعات سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۷.
- جبری انصاری، صادق حسین (۱۳۹۰) «اسرائیل بدون صهیونیسم بی‌هویت می‌شود»، ماهنامه تحلیلی علوم انسانی، مهرنامه، سال دوم، شماره ۱۶، آبان ماه، صص ۵۰-۵۸.
- درايسدل، آلاسداير، جرالڊ اچ بلیک، (۱۳۷۰) جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دژه میرحیدر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- زیدآبادی، احمد (۱۳۸۱) دین و دولت در اسرائیل، تهران، روزگار.
- سهرابی، محمد و احسان جنتی (۱۳۹۳) «پساصهیونیسم و آینده اسرائیل؛ فرصت‌ها و تهدیدها»، پژوهش‌نامه روابط بین‌الملل، سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز، صص ۷-۲۶.
- شاهاک، اسرائیل (۱۳۶۷) صهیونیسم، نژادپرستی عریان، ترجمه اصغر تفنگساز، اصفهان، پرسش.
- شیخ الاسلامی، محمدحسن و صارم شیرواند (۱۳۹۲) «بررسی تطبیقی گفتمان آپارتاید در آفریقای جنوبی با اسرائیل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۱۶، پاییز، صص ۷۲-۹۲.
- کامروا، مهران (۱۳۸۱) نقش هویت‌های ملی رقابت‌جو در مناقشه فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، ترجمه

پروین جی، مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۱۲، پاییز.

گوئیکی (۱۳۷۲) مهاجرت و تابعیت در اسرائیل، ترجمه محمد صارمی، تهران، اندیشه.
گل محمدی (۱۳۸۲) دولت یهود، ماهنامه سیاست بین‌المللی، تهران، سال سوم، شماره ۱۰.
مارش دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸) «روش و نظریه در علوم سیاسی»، تهران، گزارش‌های راهبردی مرکز تشخیص مصلحت نظام، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، شماره ۱۸، صص ۲۰۹.
ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۷۹) ارتش اسرائیل، تهران، همراه.
مؤسسه الدراسات الفلستینیه (۱۳۸۲) ساختار دولت صهیونیستی اسرائیل، ترجمه علی جنتی، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- Anvery, Uri (1968) *Israel without Zionism, A Plea for Peace in Middle East*, (New York and London, Macmillan.
- Avruch, Kevin (1998) *Political Judaism and Post Zionist Are*, [http, //www.Findartiles, com/mo411/nz-v47/21042651/p1/article.jhtml](http://www.Findartiles.com/mo411/nz-v47/21042651/p1/article.jhtml).
- Ben- moshe, Danny (2002) *Post- Zionism in the Olso Are and the Implications for the Diaspora*, *Israeles Studies*, Vol8, No.182. Autumn/Winter.
- Brandies, Eben (1999) *Post Zionist, Towards the Jewish Democratic State*, [http, // www.newhouseofisrael.com/rp-postzionism.htm](http://www.newhouseofisrael.com/rp-postzionism.htm)
- Daivis, Uri (1987) *Israel, an Apartheid state*, U.K, Zed book Ltd.
- De-vos, Gail (2003) *Discourse and Language*, McGraw-Hill.
- Dreyfus H.L and Robinow (1982) P. (eds). *Michel Foucault, Beyond Structuralism and Hermeneutics*, Brighton, and Robinow, P. (1984) *Foucault Reader*, Harmonds worth.
- Faerclough, Norman (2001) *Language and Power*, London, Longman, 2nd ed
- Gettleman, Marvin E, Schaar, Stuart (2003) *The Middle East and Islamic World Reader*, New York, Grove Press.
- Ghanem, A. (2001) *The Palestinian-Arab Minority In Israel, 1948-2000*, Albany, State University of New York Press.
- Gramsci, A (1971) *Selection from the prison notebooks*, trans, and eds. Q. Hoares G Smith London, Lowrence and Wishart.
- Hebrew (1974) *Gush Emunim, A Movement for Rejuvenation of Zionist Fulfillment*, A Gush Emunim early Pamphlet, n.d.
- Hiro, Dilip (1982) *Inside the Middle East*, New Yor, McGraw-Hill.
- Izzeddin, Nejla, Hocking, William Ernest (2006) *The Arab World, past, Present and Future*, Contributor William Ernest Hocking , Whitefish , MT, Kessinger publishing.
- Jørgensen, Marianne, Phillips, Louise (2002) *Discourse Analysis as Theory and Method*, SAGE Publications.
- Fein, Jerry (1968) *Israel: Pluralism and Conflict*, New York, Grove Press.

- Laclau, E (1985) *Hegemony and socialist strategy, Towards a Radical Democratic Politics*. London, Verso.
- (1990) *New Reflections on the Revolution of our Time*, London, Verso,
- (1996) *Emancipation*, London, Verse.
- Laqueur, Walter, Rubin, Barry (1984) *The Israel-Arab Reader, A Documentary History of the Middle East Conflict*, Duke University Press.
- Lefrot, C (1986) *The Political forms of modern society, Bureaucracy, Democracy and Totalitarianism*, Cambridge.
- Lilienthal, Alfred M (2004) *What Price Israel? 1953-2003*, West Conshohocken, PA, Buy Books on the web.
- Marshall, Edgar S (2004) *Israel, Current Issues and Historical Background*, Contributor, Edgar S. Marshall, New York, Nova Publishers.
- Norval, A (1998) *Deconstructing Apartheid*, verso.
- Orlinsky, Harry (1971) *Ancient Israel*, London, Cornell University.
- Pappe, Ilan (2004) *A History of Modern Palestine, One Land, Two Peoples*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Posel, D.L (1983) "Rethinking the Race – Class Debate", *Social Dynamic*, Vol.9. No.1.
- Quigley, Jhon B (2005) *The Case for Palestine, An International Law Perspective*, Durham, North Carolina, Duke University Press.
- Razzouk, Assad (1970) *Greater Israel, A Study in Zionist Expansionist Thought*, PLO, Research Center. Beirut.
- Sachar, Howard Morley (1996) *A History of Israel, From the Rise of Zionism to Our time*. New York, Knopf Publishing Group.
- Safran. Nadav (1978) *Israel, The Embattled Ally*, Cambridge and Mass. And London, The Belknap Press, Harvard University Press.
- Singer, David, Grossman, Lawrence (2003) *American Jewish Year Book 2003*, New York, N.Y, United Jewish Community.
- Waltz, K (1959) *Man, The State and War*, Columbia University Press, New York.
- Wolpe, Harold (1988) *Race, Class*, Paris, UNESCO.
- Zamaret, Zevi (1993) *Melting Pot in Israel, The: The Commission of Inquiry Concerning the Education of Immigrant Children During the Early Years of the State*, Berlin, SUNY Press.
- Zerubvel Yeal (2004) "The Mythological Sabra and Jewish Past, Trauma", *Memory and Contested Identities Studies*, Vol.7, Number 2.